

# لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و  
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین  
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و  
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«الْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفَنَائِكَ وَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا  
بَقِینَا وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِبَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَی الْخُسَیْنِ وَ  
عَلِیٍّ عَلَیَّ بْنِ الْخُسَیْنِ وَ عَلَی أَوْلَادِ الْخُسَیْنِ وَ عَلَی أَصْحَابِ الْخُسَیْنِ يَا لَیْتَنَا کُنَّا مَعَهُمْ فَتَقَوَّرَ  
قَوْزًا عَظِیمًا»

«اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ طَائِلِمٍ طَلَّمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ نَائِعٍ لَهُ عَلَی ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنْ  
الْعِصَابَةَ الَّتِی جَاهَدَتِ الْخُسَیْنِ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَی قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِیعًا»

قبل از شروع در بحث هدیه می‌کنیم به روح مبارک مرحوم آقای آشیخ مسلم اسماعیلی  
رحمه‌الله که واقعاً سالیان عدیده‌ای که من با ایشان آشنا بودم و می‌شناختم ایشان را، از  
کسانی بود که در اخلاق و التزام به امور اخلاقی و امور دینی، فریادرسی به افراد اهتمام  
ویژه داشت واقعاً از جهات مختلف. خودش سر و وضعی نداشت اما در رسیدگی به  
نیازمندان واقعاً اهتمام خیلی خیلی فراوانی داشت، حتی نسبت به افغانستان و مراکز  
مذهبی و علمی افغانستان و کتاب جور کند یا افراد بفرستند برای آن‌جا و مستمندانی که  
از جهات مالی و امثال ذلک و خب افرادی هم به ایشان چون صدق و صفا از ایشان دیده  
بودند و اهتمام، کمک می‌کردند و ایشان واسطه‌ی در خیر بود که این کارها را انجام  
می‌داد. متأسفانه ایشان هم به‌خاطر ابتلاء به کرونا آن‌طور که شنیدم به رحمت خدا  
رفتند. اتفاقاً همین چند روز پیش‌ها هم توی مسیر و این‌ها، چون منزل‌شان هم توی همین  
کوچه‌ی ادیب است که ما هم معمولاً مرورمان از آن‌کوچه هست خیلی وقت‌ها یا ایشان  
را می‌دیدیم یا گاهی سلام و علیک می‌کردیم و خیلی به من هم لطف داشت ایشان. حالا  
هدیه می‌کنیم به روح مبارک ایشان ثواب یک حمد و سه‌بار سوره‌ی مبارکه‌ی توحید و یک  
صلوات.....

مراسم تشییع و تدفین ایشان هم همین ساعت‌های مصادف با درس‌ها و کلاس‌ها بود که  
توفیق این‌که مباشرتاً شرکت کنیم نبود، حالا ثواب این بحث‌ها را ان‌شاءالله اگر خدای  
متعال ثوابی عنایب بفرماید ایشان را هم در آن شریک می‌کنیم رحمة‌الله علیه.

خب بحث در اجوبه‌ای بود که و ایراداتی بود که داده شده است به استدلال به روایت «ما  
لا یدرک کله لا یتدرک کله» برای وجوب اتیان به ما بقی از آن مرکب و توان انجام آن  
هست و متعذر نیست.

اشکال سومی که مطرح هست اشکال باز محقق خوئی در دوره‌ی مصباح‌الاصول که

ایشان می‌فرمایند که این روایت مجمل است و نمی‌دانیم مفاد او امر مولوی است یا امر ارشادی است که اگر مولی باشد به بحث ما مربوط می‌شود، اگر ارشادی باشد به بحث ما مربوط نمی‌شود. توضیح ذلک، توضیح این است که اگر حدیث شریف معنایش این باشد که «ما لا یدرک کله» یعنی یک تکلیفی که دارای افراد و مصادیقی است که حکمی روی آن افراد و مصادیق آورده شده و شما حالا همه‌ی آن‌ها را نمی‌توانی انجام بدهی، این‌جا «لا یتدرک کله» این‌جور نیست که همه را رها کنی بگویی چون بعضی‌ها را نمی‌توانم امتثال کنم بقیه را هم امتثال نمی‌کنم. اگر این مراد از حدیث شریف باشد خب این امر «لا یتدرک کله» می‌شود امر ارشادی، چون خود عقل همین حرف را می‌زند، این تکلیف و این، این‌جا شارع تکلیف آورده، آن‌جا تکلیف آورده، آن‌جا تکلیف آورده، حالا چندتای آن را نمی‌توانی انجام بدهی تکلیف دیگری که ساقط نمی‌شود که، خب عقل می‌گوید باید بیاوری. مثلاً کسی ده‌تا نمازش قضا شده، نماز صبح عصر فلان، خب شارع می‌گوید اقض این نماز صبح را، اقض این نماز ظهر را، اقض این نماز عصر را، اقض این نماز مغرب را، اقض آن نماز عشاء را و اقض باز آن نماز صبح را. خب حالا یک روزش را نمی‌توانم انجام بدهم خب آن اقض‌های دیگر که از بین نمی‌رود که، پس عقل می‌گوید آن‌ها را امتثال کنم. این‌ها که واجب ارتباطی نیستند که اگر بعضی‌اش چیز شد تکلیف بقیه برداشته بشود که. پس اگر این صورت را مراد باشد این می‌شود چی؟ این می‌شود امر و یا نهی آن می‌شود ارشادی. اما اگر مراد از «ما لا یدرک کله لا یتدرک کله»، «ما» یعنی آن تکلیف، آن مأموریه که ابعاد دارد، اجزاء دارد، شرائط دارد، این اگر همه‌ی اجزاء و شرائط آن را نمی‌توانی بیاوری بقیه را بیاور، خب این‌که عقل نمی‌گوید که. این اگر باشد پس «لا یتدرک» آن می‌شود تکلیف، مولوی است تکلیف. پس بنابراین این‌جا امر مردد است این مقصود است یا آن مقصود است؟ و به قول ایشان قرینه‌ای بر تعیین یکی از این‌ها نیست. از آن طرف جامعی بین امر مولوی و امر ارشادی هم وجود ندارد که بگوییم جامع مقصود است، از این لا یتدرک جامع مقصود است، جامع بین ارشادی و تکلیفی.

س: چون بعث ندارد دیگر درست است؟

ج: بله؟

س: چون بعثی در کار نیست در ارشادی ...

ج: ارشادی بعث در کار نیست پس، خب جامع هم ندارد که.

پس یا این باید مراد باشد یا آن باید مراد باشد، جامع هم که ندارد مرجحی احدهما بر دیگری هم ندارد که تکلیفی باشد تا مربوط به بحث ما بشود یا ارشادی باشد که مربوط به بحث ما نیست قهراً مجمل می‌شود، ما حدیث شریف را نمی‌فهمیم معنایش چی هست. به‌خاطر اجمال قابلیت استدلال ندارد. این فرمایش ایشان هست که استقرع علیه در دوره‌ی مصباح‌الاصول که ظاهراً دوره اخیر است.

این فرمایش هم محل اشکال و ایراد هست به همان مبنایی که حالا رایج هست و شاید خود ایشان هم یک‌جاهایی فرموده باشد و آن این است که این‌که می‌گوید جامع ندارد این ارشادیت و مولویت، این‌ها دعاوی هستند، مستعمل‌فیه کلام در همه‌ی موارد یکی است، دعاوی فرق می‌کند. مثلاً «فأتوا بسورة من مثله» با آن‌جایی که می‌گوید داعی تعجیز است، می‌خواهد بفهماند که شما عاجز هستید و آن‌جایی که می‌گوید «فأتوا بهذا» یا «ایت بهذا» مستعمل‌فیه آن یکی است، همه‌اش هم بعث است، مراد جدی‌اش هم بعث است

منتها این بعث را یک جایی به داعی برانگیخته شدن و این انجام می شود، یک جا نه برای توجه به یک امری.

س: ارشاد هم آن وقت بعث؟؟؟ توی این جا درست است فرمایشتان، ارشاد هم بعث هست؟

ج: بعث هست بله.

س: نه توی ارشاد فرض این است که اخبار است دیگر ...

ج: نه نه.

س: اگر فرض ایشان باشد جوابتان چی هست؟ که فرض این است که توی ارشاد اخبار ...

ج: مجاز نیست، یعنی ...

س: نه اصلاً اخبار، انشاء به داعی اخبار است.

ج: نه این هیأت إفعال در همه ی جا چه ارشادی باشد چه تکلیف مولوی باشد مستعمل فییه هایش فرق نمی کند. در بعث نسبت بعثیه استعمال می شود. منتها این نسبت بعثیه تارّه به طرف القاء می شود به داعی برانگیخته شدنش، تارّه القاء می شود به داعی توجه دادنش به آن مرشدالیه آن. و الا هیچ فرقی نمی کند، خود ایشان هم این مطلب را می فرمایند. این ها چون به اختلاف دعاوی برمی گردد فلذا اشکال ندارد. خب حالا یک امر می گوئید چند جور داعی از آن دارید، چند جور داعی دارید ...

س: نه کلی فرمایشتان را قبول من حاج آقا، یک چیز دیگر می خواهم عرض بکنم. اگر ایشان بگویند آن لا یترکی که برای ارشاد است اصلاً بعث در آن نیست، اصلاً «لا یترکی» یعنی ترک نمی شود ...

ج: نمی شود نباشد مجاز است؟

س:؟؟؟

ج: مجاز است؟ مجاز است؟

س: نه اصلاً ...

ج: قائل نیست خودش هم میناءاً هم بناءاً ...

س: اصلاً فعل مضارع است اصلاً ...

ج: می دانم ...

س: فعل مضارع بعثی هم نیست، ترک نمی شود، از یک امر واقعی دارد خبر می دهد ...

ج: می دانم ...

س: فرمایش شما حاج آقا جای گفتن دارد ولی این هم شما سدّ این مطلب هم نکردید  
برایش ...

ج: نه، چه «لا یتُرک» را نهی بگیری چه نفی بگیری ...

س: نه نفی واقعی نه نفی به داعی انشاء. ببینید حاج آقا نفی به داعی انشاء فرمایش  
شما درست است، ولی در نفی واقعی است ...

ج: نفی واقعی یعنی چه؟

س: نفی واقعی یک ارشاد است دیگر، ترک نمی‌شود، خبر دارد می‌گوید از یک امر انشائی  
و یک امر عقلی...

ج: ترک ترک نمی‌شود یعنی چی؟

س: از یک امر عقلی دارد خبر می‌دهد ...

س: ایشان می‌گویند نهی آن ارشادی است ...

س: نه نه اجازه بفرمایید یک لحظه اجازه بفرمایید. الان می‌گوییم «لا یتُرک» شما  
فرمودید در جلسه‌ی گذشته هم که «لا یتُرک» چه نهی باشد چه نفی باشد فرقی نمی‌کند،  
چرا؟ چون آن نفی را اخبار به داعی انشاء می‌گرفتیم درست است؟

ج: بله، اخبار نه ...

س: نه اخبار به داعی انشاء می‌شود دیگر آن ...

ج: نه نه.

س: «لا یتُرک» مثل زراره می‌گوید یتوضاً، اخبار به داعی انشاء هست دیگر آن که  
فرمودید فرق نمی‌کند در جلسه‌ی گذشته. مثل این که بگوید تتوضاً، یا بگوید مثلاً تتوضاً یا  
بگوید تتوضاً فرقی نمی‌کند دیگر، این را می‌فرمودید جلسه‌ی گذشته. من می‌خواهم بگویم  
آقا اصلاً اخبار به داعی انشاء اخبار حقیقی است، یا ارشاد این هم سازگار است، اخبار  
حقیقی است از یک امر عقلی دارد خبر می‌دهد ...

ج: نه حرف سر این است که این چه نهی باشد چه نفی باشد مفاد یکی است ...

س: نیست، اگر نفی اخبار به داعی انشاء باشد یکی است ...

ج: داعی فرق می‌کند ...

س: فرمایش‌تان درست است حاج آقا، ببینید اگر نفی مثل یعیّد الصلاة باشد اخبار به  
داعی انشاء، چه بگویی اُعد چه بگویی یعیّد الصلاة این یکی است درست است؛ ولی اگر  
اخبار حقیقی باشد نه اخبار به داعی انشاء، حقیقتاً دارد خبر می‌دهد از یک امر عقلی ...

ج: چه امر عقلی؟

س: از همین امر ارشادی ...

ج: می‌دانم، نه ارشاد به ....

س: این احتمال را؟

ج: نه، استعمال می‌کند در همان معنای خودش که نسبت بعثیه باشد ...

س: خب باشد حاج آقا، این فرمایش شما را ما قبول داریم، این را چه جوری سدّ می‌کنید، این احتمالی که ما داریم می‌گوییم را؟ که آقا امر ارشادی است این هم اخبار ...

ج: می‌دانم مستعملُ فیه آن، بالاخره ....

س: به داعی انشاء نیست که مثل لا تعید الصلاة و أعد باشد...

ج: بالاخره مستعملُ فیه آن چی هست؟

س: اخبار است ...

ج: مستعملُ فیه که اخبار نیست ...

س: چرا چرا ...

ج: داعی اخبار است ...

س: نه نه مستعملُ فیه اخبار است ...

ج: نه، یعنی مفهوم اخبار؟

س: بله بله اخبار دیگر از یک امر عقلی ...

ج: الله اکبر، آن‌جا هم همین جور است ...

س: نه نه حاج آقا ببینید ....

ج: بابا مستعملُ فیه که اخبار نمی‌شود ...

س: بین حاج آقا ما سه تا چیز داریم یک أعد داریم مثل توی آن‌جا، أعد با لا تعید الصلاة فرقی ندارد چرا؟ چون در یکی حقیقتاً انشاء است، در یکی اخبار به داعی انشاء است، این دوتا با هم فرقی ندارد. ولی اگر واقعاً یکی اخبار از یک امر خارجی باشد نه اخبار به داعی انشاء باشد، این‌جا که دیگر مستعملُ فیه‌ها یکی نیست که، دارد از یک امر عقلی خبر می‌دهد. می‌گوید آقا «ما لا یدرک کله لا یتُرک کله» نه این‌که اخبار به داعی انشاء باشد ...

ج: «لا یتُرک» بالاخره این‌جا ...

س: «لا یتُرک» هست، «لا یدرک و لا یتُرک» ...

ج: «لا یتُرک» هم باشد ...

س: ولی اخبار به داعی انشاء هم نیست ..

ج: نه نه نه.

س: این را چه جوری جواب می‌دهید؟

ج: «لا یتُرکُ» هم که باشد یعنی نفی باشد یعنی چی؟ یعنی می‌گوید ترک نمی‌گردد ...

س: بله ولی به داعی انشاء هم ...

ج: حالا نه، ترک نمی‌گردد دوتا داعی دارم که می‌گویم، برای آن حصه می‌خواهم تو را توجه بدهم به حکم عقلت، برای آن حصه می‌خواهم بعثات کنم و تحرکت کنم که انجام بدهی چه اشکالی دارد؟

س: پس الان جامع بعث توانستید پیدا بکنید اگر اخبار حقیقی باشد؟

ج: بله؟

س: جامع بعث نتوانستید پیدا کنید دیگر اگر اخبار حقیقی باشد ...

ج: چرا؟ چون ....

س: اگر اخبار حقیقی باشد نه اخبار به داعی انشاء ...

ج: بابا آن اخبار شما اشتباه‌تان این‌جا هست که اخبار مال داعی است نه موضوع‌له است ...

س: نه ما می‌گویم داعی نیست ...

ج: بابا موضوع‌له آن فرق نمی‌کند «لا یتُرکُ» در مقام ارشاد با «لا یتُرکُ» در مقام تکلیف هیچ فرقی از نظر مستعمل‌فیه نمی‌کند ...

س: می‌گویم ما سه‌تا چیز داریم، آخر شما دوتا چیز در نظر می‌گیرید فرمایش‌تان هم درست است ولی سومی را در نظر نمی‌گیرید ...

ج: می‌گیریم

س: اخبار به داعی انشاء نیست، اخبار حقیقی از یک امر عقلی است، این چه جوری جامع دارد با آن؟

ج: بابا اخبار قبول داریم اخبار از یک امر ...

س: داعی‌اش هم نیست مستعمل‌فیه آن هست نه داعی‌اش باشد، اخبار به داعی انشاء نه، بلکه اخبار ...

ج: ارشاد هم یعنی نیست؟

س: همین، با ارشاد سازگار است دیگر، اخبار حقیقی حقیقی است ...

ج: خب می‌دانم ارشاد هست یا نیست؟

س: ارشاد هست ولی دیگر بعث توی آن نیست که با آن مشترک ...

ج: بعث یعنی چه توی آن نیست؟

س: نیست بعث ...

ج: آخر بابا معنایش نسبت بعثیه است ...

س: نه نیست آخر ...

ج: بابا عجب است واقعا! «لا یترک» نفی، چکار می‌کند؟ هرچی مفادش است، «لا یترک» هرچی مفاد آن هست هم در آن مقام است هم در این مقام است. اگر نهی هم هست هرچی مفادش هست در آن مقام و این مقام فرقی نمی‌کند.

س: توی مستعمل فیه اگر اخبار و انشاء دوتا باشند قبول دارید فرق دارند؟

ج: نه نیست ...

س: خب چرا؟ شما دلیل شما بر این مطلب چی هست؟

ج: چون توی مفهوم اخبار و انشاء که استعمال نمی‌شود که ...

س: چرا، وقتی ارشاد باشد ارشاد یعنی چی؟ یعنی خبر از یک واقعی دارد می‌دهد. آقا در حکم عقل ...

ج: بابا هیأت یک معنای اسمی ندارد که، اخبار معنای اسمی است ...

س: خب این‌جا معنای اسمی باشد ...

ج: بابا «لا یترک» هیأت «لا یترک» ...

س: «لا یترک»

ج: «لا یترک» هیأت «لا یترک» این هیأت که در من اسمی استعمال نمی‌شود یعنی اخبار، یعنی زیرنویس آن اخبار نیست.

س: باشد، آن‌که درست است ...

ج: خب همین را دارند آقایان می‌گویند ...

س: نسبت خبریه باشد نه نسبت بعثیه ...

ج: بابا این‌ها همه خارج از مستعمل فیه است ...

س: یعنی شما قبول ندارید ما یک نسبت خبریه داریم یک نسبت بعثیه؟ این را که نمی‌توانید منکر بشوید که ...

ج: نسبت خبریه یعنی چه؟

س: یعنی خبر، یعنی به هر حال دیگر وقتی فعل و فاعل باشد یک خبری دارد می‌دهد دیگر اما بعث نمی‌خواهد بکند ...

ج: می‌دانم ...

س: همه حرف‌مان همین است، نسبت را قبول داریم هست نمی‌خواهیم بگوییم که معنای اسمی است ولی نسبت خبریه لا نسبة بعثیه ...

ج: بابا نسبت خبریه گاهی به داعی اخبار گفته می‌شود ...

س: نسبت خبریه است داعی‌اش هم اخبار است هیچ انشائی توی آن نیست ...

ج: آقای عزیز صبر کنید. نسبت خبریه گاهی به داعی اخبار گفته می‌شود، گاهی به داعی انشاء و بعث گفته می‌شود، داعی‌ها فرق می‌کند؛ پس می‌شود یک نسبت خبریه را به کار برد و دوتا داعی داشت نسبت به حصه‌ای که کلام شامل آن می‌شود ارشاد، نسبت به حصه‌ای که آن حس اخبار و تکلیف و مولویت. این یک امری است که در اصول گفته شده خود ایشان هم جاهایی فرموده یاد ما هم دادند. در مقام دیدم که به خدمت شما این من این جواب توی ذهن خودم بود، نگاه کردم دیدم آقای تبریزی اسم نمی‌برد از استاد، حالا یک فرقی بین آقای حاج کاظم و آقای تبریزی این‌ها بود، آقای حاج کاظم معمولاً می‌فرمود از دو لب مبارک استاد شنیدم، آن وقت آقای تبریزی می‌گفت می‌فرمود یا گاهی هم دیگر اسم هم نمی‌برد؛ و ما يقال جوابش این است. حالا ایشان این‌جا می‌گوید ما يقال. ایشان فرموده که ما در «اوفوا بالعقود» چی می‌گوییم؟ ما در «اوفوا بالعقود» می‌گوییم هم ارشاد به صحت است در مثل معاملات، هم جایی که مثل معاملات نیست می‌گوییم وجوب تکلیفی است. عقد بسته با یک کسی که فلان کار را برایش انجام بدهم، تعهد کرده، می‌گوییم «اوفوا بالعقود» هم بیع را می‌گیرد که ارشاد به صحت آن هست، هم آن را می‌گیرد، هم تکلیف را می‌گیرد هم وضع را، ارشاد است، نسبت به آن ارشادی است، نسبت به آن تکلیفی است. همین‌جا توی همین بحث ایشان فرمودند جواباً لکلام ایشان که حالا به همه اشاره کردند که لا يقال این‌جوری است که ??? و این اشکالی ندارد. پس بنابراین این‌که.... ما باید ببینیم ظهور این‌جا چی هست؟ «ما لا یدرک کله لا یتدرک کله» این «ما لا یدرک کله» اگر واقعاً یک جامعی است که هر دو را می‌گیرد خب «لا یتدرک» نسبت به آن مقدارش می‌شود تکلیفی، نسبت به آن مقدارش می‌شود وضعی، یعنی ارشاد. آن‌جا که معلوم است شارع حکم تکلیف جدید نمی‌خواهد بیاورد که، خب تکلیف کرده گفته اقص هذا، اقص هذا، اقص هذا، خب من چندتای آن را نمی‌توانم این را که می‌توانم دوباره امر مولوی که لازم نیست این‌جا بیاورد که، خب دارد. پس این ارشاد است، فقط می‌خواهد بگوید توهم یک وقت نکنی که آن‌ها چون نمی‌شود این امر ندارد، هست. در نسبت به آن‌ها هم می‌گوید امر مولوی است، آن‌هایی که ذای اجزاء و شرائط بوده و حالا همه را نمی‌توانی بیاوری. اشکالی در این جهت نیست.

بنابراین این جواب هم که جواب سوم بود که محقق خوئی در این دوره فرموده محل اشکال است. خود ایشان یک ان قلت قلت این‌جا دارند. می‌فرمایند که ممکن است شما بگویید نه ما این اجمال را می‌توانیم برطرف بکنیم و آن این است که مگر اوامر مولا ظهور در مولویت ندارد؟ مولا است دارد حرف می‌زند. ظاهر امرش مولوی است. به قرینه این‌که این ظاهر امرش مولوی است پس می‌فهمیم که ما لا یدرک مال کجا است؟ مال آن‌جایی است که مولویت می‌شود به کار برد. یعنی اجزاء و شرائط؛ نه آن‌جایی که



کلی است که افراد است و روی افراد حکم برده، به این قرینه.

جواب: می‌گویند که ظهور اوامر و نواهی در مولویت که ظهور وضعی نیست. ظهور یک ظهور اطلاقی است. یعنی وضع نشده، نهی یا صیغه نهی یا صیغه امر برای این که مولویاً استعمال بشود.

س: ظهور مقامی؟؟ مولا؟؟

ج: بله، این ظهور است. این در کجا این ظهور حال می‌تواند؟ در جایی که متعلق امر مولا مشخص باشد یا نهی مولا، حالا نمی‌دانیم به این چیز معین امری که کرده مولویاً است یا ارشادياً است؟ این‌جا ظاهر حالش این است که مولوی است به این امر مولا، اما اگر جایی متعلق مردد است؛ این است تا مولوی باشد یا این است تا این که ارشادی باشد. این‌جا ما نمی‌توانیم به واسطه مولویت مولا معین کنیم متعلق کدام است. شبیه این در اصول گفته می‌شود، در فقه هم گفته می‌شود که یک وقت ما نمی‌دانیم از این کلام چی مقصود است؟ قرینه‌ای نیست. اصالة الحقیقه می‌گویند آن معنای حقیقی مقصود است. اما اگر می‌دانیم مرادش چیه، با اصالة الحقیقه نمی‌توانیم جاری کنیم بگویم همین به معنای حقیقی است.

س: به خلاف سید مرتضی که می‌گوید.

ج: این‌جا هم شبیه او ایشان حرف می‌زنند فرمایش شیخ که اگر متعلق معین بود؛ حالا نمی‌دانیم مولا که امری روی این امر معین آورده؛ علی سبیل الارشاد آورده یا علی سبیل المولویه آورده؟ خب ظاهر مقام این است که علی سبیل المولویه دارد می‌آورد. اما اگر نمی‌دانیم به این تعلق گرفته امر یا به آن تعلق گرفته امر؟ نمی‌دانیم موضوع؛ کلی‌دا افرادی است که روی هر فردی تکلیف آورده است، موضوع این است؟ یا موضوع؛ کل‌دا ابعاض و اجزاء است؟ اگر این باشد امر می‌شود مولوی، اگر آن باشد امر می‌شود ارشادی، این‌جایی که ما مردد هستیم نمی‌توانیم با این که مولوی است پس متعلق آن است. «إن قلت: ظهور الأمر فی المولویة یعین احتمال تعدّر بعض أجزاء المركّب» این را معین می‌کند. «فلم یبق إجمالاً فی الروایة قلت: هذا انما یصح فیما اذا علم متعلق الامر و شك فی كونه مولویاً أو ارشادياً و أما إذا دار الامر بین تعلقه بما لا یصح تعلقه به إلاّ إرشادياً و بین تعلقه بما یكون تعلقه به مولویاً فلا ظهور للأمر فی تعیین متعلقه، اذ لیس ظهور الأمر فی المولویة ظهوراً وضعیاً لیكون قرینة علی تعیین المتعلق»، اگر وضعی بود خب درست؛ «بل هو ظهور مقامی ناشئ عن كون المتكلم فی مقام الجعل و التشريع» مولا است؛ نام‌گذاری می‌خواهد بکند، تشريع می‌خواهد بکند «فلا یصلح للقرینة علی تعیین المتعلق».

پس با این بیان‌شان هم می‌فرمایند که؛ این هم یک هم قاعده‌ای است خودش، یکی از قواعدی است که در ثنایای کلام افاده می‌فرمایند. ولی اشکال خب این تتمه آن مطلب خودشان بود. ما اصل عرض‌مان این است که اصلاً این‌جا دوران نمی‌شود و «ما» اطلاقی دارد و هر دو را می‌گیرد، اشکال هم ندارد و معلوم می‌شود داعی‌اش نسبت به آن این است، داعی‌اش نسبت به این ...

س: جامع نسبت بعثی؟؟ هم که فرمودید؟؟

ج: بله، مثل این که می‌گوید «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» (بقره/32) خدا می‌فرماید: «أَطِيعُوا

اللَّهِ وَ الرَّسُولَ»، خب اشکال ندارد. «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» می‌گوییم نسبت به الله، ارشادی است، نسبت به رسولش مولوی است.

س: می‌دانم، آن جامع نسبت بهی؟؟ که فرمودید بنابر لایترک و لایدرک بود دیگه، درست است؟ بنابر لایدرک و لایترک می‌گویید جامع نسبت خبریه است ولی درواقع؟؟ مختلف است، درست است؟

ج: نه، در لایترکش که...

س:؟؟

ج: و آن که موضوع است. لایترک

س: در نسبت

ج: آره، آره، نسبت زجریه است دیگه لایترک

س: اما در لایترک و لایدرک جامعش نسبت خبریه است،؟؟ مختلف است

ج: این جا بعد حالا من.... ظاهراً شیخنا الاستاد در آن مسائل و فلان راجع به این هم یک مطلبی داشته باشند. حالا این را می‌گذاریم برای بعد که من یک دقتی بکنم در کلام استاد چون ظاهراً در این بحث هم ایشان یک مطلبی دارند که باید دقت کنیم ببینیم چه می‌فرمایند. این هم جواب سوم که تا حالا این جواب‌هایی که داده شد قانع کننده نبود.

جواب چهارم؛

س: حاج آقا؟؟ ظهور مقامی است،؟؟ آن عبد و مولا به؟؟ که هست در عندالتردید چه معین باشد چه معین نباشد موضوع، اما عندالتردید وقتی ما از ظهور مقام این را بفهمیم که این لایترک، لایترک مولوی است ما نمی‌خواهیم به واسطه خود این اصالة المولویه موضوع را تأیید کنیم که ایشان؛ ایشان ظاهراً فرمایش‌شان ظاهراً این است؛ می‌گوید که اصل اصالة المولویه می‌آید خود حالت لایترک را مشخص می‌کند. نمی‌آید موضوع متعلق را که مشخص بکند. شما می‌خواهید این کار را بکنید. ما نمی‌خواهیم این کار را بکنیم. ما می‌خواهیم این که عندالتردید چرا شما شما می‌آید می‌گویید که حتماً این از عندالتردید وقتی به درد می‌خورد اصالة المولویه که موضوع معین باشد؛ نه، مناط ظهور مقامی هر دو را شامل می‌شود. ظهور مقامی می‌گوید پس مولوی است؛ وقتی شک داری، به هر نحوی شک داری، چون مولا دارد با عبدش صحبت می‌کند پس ظاهراً مقامی است؟؟ ما از این که لایعقل مولویه فی کلی و فردش؛ از این می‌فهمیم پس یتعین بالکل.

ج: شاید نظر شریف ایشان به این باشد که این جا می‌شود محفوف بما یحتمل القرینه می‌شود. چون اگر متعلق را بدانی چیه، الان متعلق را نمی‌دانی چیه، بدانی خودش قرینه می‌شود برایت. پس احتمال می‌دهی که این حالتی که در مقام تشریع است نه، چون متعلقش معلوم است قرینه می‌شود. و در جایی که محفوف بما یحتمل القرینه بشود ظهور منعقد نمی‌شود. اما به خلاف جاهایی که موضوع معین است، دیگه این ما یحتمل القرینه این جا نیست. این موضوع که معین است. حالا نمی‌ادیم مولا خواسته از باب تشریع و قانون و مولویتش حرف بزند یا.... ظاهراً این است که از باب مولویتش

هست.

حرف قوی‌ای است. حالا تا ببینیم آقای...، احتمال می‌دهم استادم نخواستند از این جهت اشکالی داشته باشند. شاید جهت دیگری باشد ولی چون الان استظهار کافی ندارم گفتم بگذاریم برای جلسه بعد.

جواب چهارم این است که این را بگوییم که این «ما لا یدرک کله لا یترک کله»، این یک قضیه؛ دو جور حالا تقریب این جواب چهارم به دو نحو؛ یکی‌اش این است که این یک قرینه لَبّی، یک قید لَبّی دارد. «ما لا یدرک کله لا یترک کله»، در جایی است که آن مابقی نقل نیست؛ آثاری بر آن مترتب است. درست است؛ اثر مرتبه عالیّه کذا به این بوده که تمام اجزاء و شرائط بیاید. اما حالا اگر همه‌ی اجزاء و شرائط نمی‌تواند بیاید کجا است که «لا یترک کله»؟ در جایی است که مصلحتی داشته باشد یا آن مصلحت ذات مراتب بوده که باز هم باقی بوده که لغو نباشد. پس «ما لا یدرک کله لا یترک کله» یعنی در جایی که آن باقی‌مانده اثری بر آن مترتب است، چیزی بر آن مترتب است و الا لغو است. چرا لا یترک کله؟ و ما در مواردی که یک معجونی است، یک مرکبی است و ابعاضی از آن نمی‌شود آورده بشود، شرائطی از او را نمی‌شود مراعات بشود نمی‌دانیم. پس تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه می‌شود در این موارد؛ خلافاً ل آن‌جاهایی که افراد باشد. این‌که معلوم است. هر کدام تکلیف جدا داشته و مصلحت و این‌هایش باقی است. همان حرف عقلی است.

س: همین که خودش بالاطلاق دارد می‌گوید معلوم نمی‌شود که در تشریعات خودشان و ابعاض اثر دارند؟

ج: بله؟

س: یعنی درواقع إِنَّا می‌فهمیم. وقتی به اطلاق دارد می‌گوید إِنَّا می‌فهمیم که ...

ج: این مثل همان حرفی است که در «أَوْفُوا بِالْعُقُود» (مائده/1) بعضی‌ها می‌گویند دیگه؛ «أَوْفُوا بِالْعُقُود» یعنی «أَوْفُوا بِالْعُقُود» صحیحه فلذا می‌گویند نمی‌شود به «أَوْفُوا بِالْعُقُود» برای جایی که شک داری....

س: نه می‌دانم، این‌جا وقتی بالاطلاق

ج: این‌ها عقدهایی که صحیح است، این‌جا هم یعنی چه؟ یعنی ما لا یدرک کله، آن‌که همه‌ی اجزاء، نمی‌توانی همه‌ی اجزاء و شرائط و این‌هایش را بیاوری همراهش را ترک نکن، خب یعنی در جایی که اثری برایش ... و الا یعنی چه؟

س: می‌دانم، تمسک هم در شبهه مصداقیه خودش نمی‌شود چرا؟ چون ..

ج: نه، با توجه به این قید پس این‌جوری می‌شود.

س: می‌دانم ولی با حفظ این مطلبی که می‌فرمایید و درست هست با توجه به اطلاق امر به این قضیه إِنَّا می‌فهمیم که تمامی ابعاض اثر دارد....

ج: نه.

س: مثل لعن الله بنی امیه، می فهمیم که همه ی ابعاض .... همه شان دارند می گویند انجام بده دیگه؟

ج: بله.

س: پس به اطلاق، پس می فهمیم اثر دارد که گفته انجام بده؛ ایناً این طور می فهمیم

ج: نه، اگر نگویند؛ مقید است و الا به اطلاق نگفته، اگر گفتید مقید لبی دارد یعنی این

س: نه، وقتی مطلق امر کرده شما

ج: نه، مطلق امر نکرده دیگه، مقید لبی دارد دیگه

س: ظاهرش که مطلق است که

ج: نه، مقید لبی همراه، محفوف.

این یک بیان است. بیان دیگری هم که گفته می شود که هم هر دو استاد ما دارند هم مرحوم آقای مؤمن رحمه الله در تسدیدالاصول، هم شبیه آن را تقریباً مرحوم آقای تبریزی در این جا. می فرمایند که این قاعده یک قاعده عقلایی است، یک حرف عقلایی است، توی مردم هم رائج است که می گویند «ما لا یدرک کله لا یتدرک کله» این کجا می گویند این حرف را؟ در جایی می گویند که یا افراد متعدد است که هر کدام حامل مصلحتی است و ربطی به دیگری ندارد یا جایی که مصالح ذو مراتب است که اگر بخشی اش به خاطر بعضی از چیزها نبود اصل مطلب باقی است. این عبارت وقتی به عرف القاء می شود که توی ذهن خودش، توی ارتکاز خودش چنین مطلبی است و این مطلب مطلب تعبدی نیست، یک مطلب ارتکازی است. این از این عبارت هم همین را می فهمد.

س: این تکمله بیان قبلی است تقریباً

ج: نه، این، حالا تفاوتی دارد با همدیگه، این، یعنی این جا چون این ارتکاز عرف است پس این کلام وقتی القاء به عرف می شود همان جوری که خودش دارد، همان قاعده ای که خودش دارد می گوید همان را دارد می گوید به ما،

س: یعنی رنگ می دهد به آن

ج: آره.

س:؟؟ آن اطلاقی به خاطر همان لغویت بیان قبلی است دیگه

س: نه، نه، نه

ج: آن عقلی است

س: آن عقلی درست است. می خواهم بگویم ارتکاز هم منشأ همان؟؟ است

ج: بله، نزدیک است به هم فلذا گفتیم؟؟ تقریب

س: ما این را متوجه نشدیم فرقی با لعن الله بنی امیه چیه؟

ج: بله؟

س: فرقی با لعن الله بنی امیه چیه؟

ج: چون آنجا تأکید کرده، ببینید؛ همان جا هم بعضی‌ها می‌گویند نه مقید است

س:؟؟ نه، حالا بر فرض قبول آن مبنا فرقی چیه؟ آنجا هم دارد می‌گوید آن هم قید لبی است دیگه، آن موقع این را نمی‌شود لعن کرد ولی وقتی گفته همه را لعن بکن پس می‌فهمیم که مؤمن بین آن‌ها نیست. فرقی ندارد با همدیگه، تفاوتی ندارد؟؟

س: قضیه خارجی است. بنی امیه قضیه خارجی است. دارد می‌گوید بنی امیه قاطبه

س: فرقی ندارد که، ربطی به خارجی بودنش ندارد که؛ مگر این که بگویید آن تأکید بودنش را بخواهید بگویید. آن بحث دیگری است که بگویید آقا؛ آنجا چون گفته قاطبه

ج: بله، بله،

س: پس از جهت دیگری فرق نیست بین‌شان، شما داشتید در جهت دیگری بین‌شان فرق می‌گذاشتید

ج: نه، گفتیم که آنجا، ببینید؛ آنجا قید...

س: هر دو لبی هستند.

ج: نه، حالا یک عرضی می‌کنم بعداً، حالا چون این یک مشکله‌ای است که دست ما را می‌بندد حتی در «أَوْفُوا بِالْعُقُود» و خیلی چیزها را اشکال....

س: می‌شود تمسک به عام در شبهه مصداقیه خودمان.

ج: آنجا فلذا بعضی‌ها مثل آقای قمی این‌ها اشکال‌شان همین است دیگه، می‌گویند به «أَوْفُوا بِالْعُقُود» نمی‌شود تأمین اجتماعی درست کرد. چون یعنی عقود صحیح است.

س: از کجا می‌دانیم این صحیح است؟

ج: یا می‌گوید خُلف وعده نکن! یعنی وعده‌های مشروع و الا وعده غیرمشروع که اصلاً نمی‌گیرد که، آن‌ها مقید است اصلاً؛ یعنی این، «أَوْفُوا بِالْعُقُود» یعنی عقود درست نه عقد باطل.

س: پس یک تکمله‌ای دارد بعداً.

ج: حالا، بله، حالا یک چیزی عرض می‌کنم می‌گویم آنجا ولی هنوز نفس شیء البته راجع به آن هم ...

اینجا آقای تبریزی عبارت‌شان را این‌جا من دارم. «لا یبعد ظهور هذا فی الإرشاد إلی نظیر موارد العام الاستغراقی» که افراد است «و موارد العلم بمطلوبیة الفعل بجمیع مراتبه» آنجا را می‌گویند «كما يأخذون فی العرف بالكلام المذكور فی نظیر هذه الموارد دون موارد مثل المعجون الذی لا یدرك تمام ما هو معتبر فیہ فی معالجة الأمراض كما لا

یخفی». آن‌جا نمی‌آیند بگویند، می‌گوید آقا؛ مثلاً دکتر گفته این و این و این را قاطی کن، بجوشان بخور، سه‌تایش رفته گیرش نیامده، دوتایش گیرش آمده، می‌گوید خب «ما لا یدرک کله لا یتربک کله» او که نمی‌گوید این حرف را، مگر آن‌جاهایی که مثلاً چهارتا پنج‌تای آن گیرش آمده بعد گفته که مثلاً با غسل هم شیرینش کن، معلوم است می‌فهمد که نه، آن برای تلخی‌اش است که اذیت نشود مثلاً.

س: یعنی این اشکال کل‌ذا اجزاءها را هم رد نمی‌کند. بعضش که؟؟

ج: آهان! که مراتب، و آن‌وقت همان اشکالش چیه در واقع؟ آن‌وقت در آن شرعیات برای ما چیه؟ تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه می‌شود.

س: حالا اگر کسی اعراض کرد

ج: اگر کرد هیچی.

س: عیب است اعراض بکند؟

ج: کرد که کرد.

س: از این‌که صلاة به قربان کل تقی است حالا من اگر معذور نیستم

ج: نه، آن صلاة با همه‌ی اجزاءش

س:؟؟

ج: صلاة با تمام اجزاءش قربان کل تقی، نماز ...، این نکته‌ای که گفتم که چون توی ارتکاز عرف این است، وقتی الفاء به عرف می‌شود این‌جوری می‌فهمد این اضافه مال تسدید الاصول است که...

س: آن ضیق‌تر است پس قرار شد؟؟

ج: بله؟

س: پس فرمودید این ضیق‌تر است دیگه، این خیلی ...، کامل باید احراز بشود که

ج: بله، باید احراز بشود. و أنا لنا بالاعراض، مگر یک جا دلیل خاص ...، خب به این دیگه احتیاج نداریم. مثل در باب صلاة از باب این‌که لایترک به حال داریم و فلان؛ خب به همان دلیل، به این احتیاج نداریم.

و جواب آخری که این‌جا هست یکی این است که (نه، جواب آخر نیست) پنجم؛ عدم امکان أخذی که در روایت قبل می‌گفتم «ما لا یدرک کله لا یتربک کله» نمی‌شود التزام فقهی داد در همه‌ی موارد. مثل حج، مثل صوم، مثل چی، مثل مثلاً چی، فلذاست که یک اجمالی پیدا می‌کند. یا باید بگویم نمی‌دانیم و یا هم مثل قاعده قرعه....

س: یعنی تخصیص اکثر پیدا می‌کند؟

ج: مثل تخصیص اکثر است.

س: یا آن مبنای شیخ انصاری ...

ج: بله، یا آن جوری بگویم.

آخرین جواب که دیگه همه‌ی آن‌ها را هم بگویم ضعف سند است. هیچ راهی برای تأسیس این

س: غوائل اللثالی

ج: نداریم. «لا یدرک کله لا یترک کله» نداریم

س: این غوالی اللثالی را قبلاً یک بحثی ...، این غوالی اللثالی است دیگه؟

ج: بله، بله، نه، آخه آن جاهایی که گفته رُوی، بله، اگر اسناد جزمی بدهد یک حرفی است

س: جزمی داده

ج: الان من

س:؟؟ قال، ما قال را دیدیم ...

ج: دیدید؟

س: بله

ج: البته ایشان متأخر است و نمی‌دانم غوالی اللثالی حالا....

س: قبلاً یک تردیدی داشتید؛ یک موقع مفصل بحث کردیم. غوالی اللثالی. این است. می‌گوید قال، قال علیه السّلام «ما لا یدرک کله لا یترک کله» جلد 4 صفحه 58

ج: آن وقت عنوانش چیه؟

س: عنوانش هیچی، همین

ج: نه، ما رُوی عن النبی ص است؟

س: الجملة فی احادیث متفرقه؟؟ فیما تقدم؟؟

ج: البته ایشان مال قرن چیه؟ مال کی هست؟

س:؟؟ مفصل بحث می‌فرمودید می‌فرمودید که راه دارد

ج: حالا این کلام یک تتمه‌ای است که ان شاءالله